

از برای زهد خشکم چاره دیگر نبود  
 خط و خال چهره ات نقش دلم گردیده  
 روی من شد زرد در عشق بتی زاهد  
 خواشس سودا مراد رنگ عریانی  
 چون نگردد ابر نیسان و اصف از من بمان  
 یاد آید زلف او بدم چو سنبل در چمن  
 یک دل بی درد نتوان یافتن زیر فلک  
 گزنی مهر غنچه را با شیشه می آشتیا  
 گریه پرشور در جگرش شود دلکوب با  
 و اصف خوش کن بگیتی شیوه تسلیم را  
 ستمکارانه تنها بر رخ اجباب بستنی  
 محبت این قدر باید مروت این چنین شایسته  
 دل صد پاره ام شد جمع چون بدی بسوی  
 بدام کیسویت مرغ دلم حیرانی دارد  
 مگر روز سیاه من ترا مانع شد از رفتن

من نه از بیهودگی دامن می ترکردم  
 مصحف روی تو با تفسیرش از بر کرده ام  
 کیمیا آموز از من خاک راز کرده ام  
 گر چه پیراهن بر تنک شمع در بر کرده ام  
 دیده گریان خود دریای گوهر کرده ام  
 می دهد آگاهی از رخساره اش گل در چمن  
 ما بکوی یار می نایم و بلبل در چمن  
 خنده او می شود در جای قفل در چمن  
 چون رسد ما را دماغ از شیشه مل در چمن  
 سر و آزاد است از اهل تو کل در چمن  
 غبار کین ز بس بیدانمودی رگ بستی  
 چو بردی دل ز من بمان لغت با در بستی  
 پریشان نسخه را شیرازه از تار نظر بستی  
 نه تنها صید کردی بلکه او را بال و پر بستی  
 شنیدم دوش ای جان بهر قتل من کین بستی

## بابُ الیَا

## یَا

تخلص مولوی خواجہ حمید الدین بسپر خواجہ عالم کہ مولد و مدفنش خجسته بنیاد حیدرآباد  
 است و نسبت شاگردیش بہ سید عبدالعلی سورتی میرسد و سلسلہ مریدیش  
 بشاہ عنایت اللہ صاحب احسنی خلیفہ حضرت خواجہ رحمت اللہ نایب رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم منتهی میشود در تاریخ گونہی و بازمی شطرنج پور  
 دہشتہ ہر گاہ کہ شعلہ شوق طواف حرمین الشریفین زادہما اللہ تعالیٰ شرفاً  
 و تعظیماً در کانون دلش مشتعل شد از حیدرآباد وارد مدراس گردید و از پنجاب  
 سفینہ اللہ خود را با آن بقعہ عظیمہ رسانید و بعد از فراغت از زیارت آن بازار  
 مقدسہ باز بمدراس رسیدہ خود را بحیدرآباد برد و بعد از انقضای ایام قلیل در سنہ  
 یکہزار و دو صد و شانزدہ داعی اجل را بیک اجابت کفہ و تاریخ و فنا خود کفہ  
 تاریخ تولد و رحلت حسنین کریمین باین طور بر آورده زاد آخرت برداشت و ہونہا

جای تاریخ بہر این عاصی خواندہ باشید فاتحہ اخلاص

سر بدست حسن ہم دل نجم است حسین  
 سر بدست حسن ہم دل نجم است حسین  
 جان نجم و دل بدست یکی از قولین  
 کہ طلوع قمرین است و غروب سین

## تاریخات اتمام

چونکه این نسخه را نمود تمام اعظم جمله سروران زمن  
 کرد فکر سنش چنین والا پرتو آفتاب صبح وطن  
 ایضاً ۱۳۵۷

رئیس مند چو انشا نمود صبح وطن بسان مهر دل خلق شد ضیا اندو  
 ز دل نمود تمنای سال او راقم خرد جو ابر منظومه ناکه همان فرمود  
 ایضاً ۱۳۵۶

ز فیض نیر اعظم دید صبح وطن بر غم شام غریبان شاد دلهارا  
 پی سنش زده شبکیر پیک سینه من بیاض صبح وطن کرده کل بکفت صبا  
 ایضاً ۱۳۵۷

از بهر آبی چون شد صبح وطن روشن دلهابه هوای او بشکفت چو کل باغ  
 می جست سنش شاعر از بلبل دل ناکه خوش کفت صبا اینک صبح وطن اعظم  
 ایضاً ۱۳۵۷

چون امیر اعظم والا گهر قدر دان جو بهر اسل منز  
 از برای یادگار روزگار نسخه اشعار شعرای دیار

از نگاه لطف خود ترتیب داد یا الهی خانه اش آباد باد

احمدی چون خواسته سال بنا یا دگارا عظمی آمد ندا

۱۲۵۷

ایضاً

چو ساخت تذکره تازه شاه اعظم ما که نطق ناطقه قاصد بود بتو صیفتر

مروش داد بلا یقین از روی ادب بود خزینه اشعار سال تصنیفش

۱۲۵۷

ایضاً از محمود

ساخت چون نواب اعظم تذکره وز طیفات شاعر از اشذوقا

از لب مالتف شنیدم سال ختم زین وطن شد صبح صادق اشکا

۱۲۵۸

الحمد لله روز چهارشنبه نهم ربیع الثانی ۱۲۵۸ هجری مطابق به نهم اکتبر ۱۸۴۲  
عیسوی در شهر مدراس با اهتمام و تصحیح محمد حسین راقم بخط غلام محمد کاتب

معرفت حاجی مرتضی در چهارپاخانه

کشن راج بقالب طبع درآید